

## محمد جنابزاده

## گوهرهایی از مثنوی معنوی مولوی

هر کسی را بهر کاری ساختند



طبله عطاران را نگاه کن که جنس را با جنس خود قرین نموده و بدکان  
 خود زینتی داده - اگر عود و شکر عطار بهم مخلوط شوند چون از یک جنس  
 نیستند آنها را جدا میکنند . در جهان ما طبله ها شکسته و نیک و بد بهم آمیخته اند  
 پیش از آمدن پیامبران ما همه یکسان بودیم و کسی آشنائی به نیک و بد  
 نداشت زرناب و قلب با هم و مثل هم رایج بودند جهان چون شب بود و ما  
 شیر و - ستمکاریها و شکنجه ها حاکمیت مطلق قدرتها و انواع مفسد جانوز  
 دنیائی بوجود آورده بود چون جنگل وحوش و سباع و با مردابی لجن زار که  
 در آنجا ضعفا طعمه اقویا بودند .

فرستادگان خدا حق آزادی بمردم دادند - قدرتها و بیعدالتیها را محکوم اعلام کردند - دیدگان مردم باز شد و جهانی نو در آن عدالت و حریت و مساوات حکومت میکند آشکارا گردید - شب تاریک رفت و آمد روز .

اصل عدالت و آزادی و برابری چنین بود که هرکس مطابق استعداد و دانش و عقل و هوش خود بخدمت اجتماع قیام کند - و دانش جز بافرااد صالح و پاک طینت تعلیم نگردد و مدار و گردش حکومت و قانون در اختیار مردان کاردان و شایسته و لایق باشد زیرا .

آلت زرگر بدست کفشگر همچو دانه کشت کرده ریگ در (ریگزار) و آلت اسکاف پیش بزرگر پیش سگ گه (گاه) استخوان در پیش خر زیرا غیر از عالم پاکدل کسی را شایستگی عمل نیست و کارها باید در اختیار عناصر دانا و عامل باشد و بهمین دلیل بود که حضرت عیسی (ع) نام خدا (صمد) بنا اعلان تعلیم نداد .

گوی آنکه راست بی نقصان شود  
گوز زخم دست شه رقصان شود  
بر وجه همین مثال است آبه شریفه - کمثل الحماری حمل اسفارا - که بقول سعدی :

آن نهی مغز را چه علم و خبر  
که بر او هیزم است یا دفتر

و اصل و اساس عدالت و مساوات این است که هرکس بکار خود

مشغول باشد و در مقام غصب تملك و تصرف کارهائی که در او دانانست  
بر نیاید و اگر چنین شد کار دنیا نظام میگیرد و بازیگرو مقلد از عهده انجام  
وظیفه افراد اصیل بر نمیآید و در این مورد خاقانی گفته :

گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار

کوزهر بهر دشمن کو مهره بهر دوست

و نیل بهر کاری نخست استعداد خداداد آنگاه رنج ریاضت کسب و معرفت

میخواهد مولانا فرماید :

هیچ آینه دگر آهن نشد

هیچ نانی گندم خرمن نشد

هیچ انگوری دگر غوره نشد

هیچ میوه پخته با کوره نشد

خلق را تقلیدشان بر باد داد

در هر امری معنی و حقیقت باید وجود داشته باشد که روح و روان

اوست ورنه تقلید مایه واقعی ندارد و با خود سازی نمیتوان آنچه مکتب زمان و آموختن

نزد استادان به انسان یاد میدهد فرا گرفت و بدعوی برخاست در این باره

گوید .

رتال جامع علوم انسانی

آن چه چشم است آنکه بینائیش نیست

ز امتحانها جز که رسوائیش نیست

دیده‌ها بر دیگران نوحه‌گری

مدتی بنشین و بر خود می‌گری

ز ابر گریان شاخ سبز و تر شود

زانکه شمع از گریه روشن تر شود

گر ضریری لمتراست و تیز خشم  
 گوشت پاره اش دان چو او را نیست چشم  
 زانکه تقلید آفت هر نیکوئی است  
 که بود تقلید (گاه بود) اگر کوه قوی است  
 گر سخن گوید زمو باریکتر  
 آن سرش (مغز سرش) رازان سخن نبود خبر  
 نوحه گر باشد مقلد در حدیث  
 جز طمع نبود مراد آن خبیث  
 نوحه گر گوید حدیث سوزناک  
 لبك كيو سوز دل و دامن چاك  
 از محقق تا مقلد قرنیه است  
 کین چوداودست و آن دیگر صداست  
 خلق را تقلیدشان بر باد داد  
 که دو صد لعنت بر این تقلید باد  
 حرف حکمت بر زبان ناکیم  
 حلهای عاریت داد ای سلیم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مکتوب قلندران شامل دو مکتوب از نوع مکاتیبی که قلندران زمان  
 بیکدیگر مینوشتند و واضح است که عبیدر نوشتن آنها آن طایفه  
 را مسخره کرده و نظری جز انتماد سبک انشاء و اصطلاحات ایشان  
 نداشته است .  
 (کلیات - بیدزاکانی)